

# گلن گری گلن راس

[نمایشنامه]

دیوید مامیت

برگردان امید روشن ضمیر

ویراست دوم



انتشارات نیلا

## دیباچه‌ی مترجم

دیوید مامیت در ۳۰ نوامبر ۱۹۴۷ در شیکاگو متولد شد. از کودکی نقش‌هایی در رادیو و صحنه‌ی تئاتر محلی ایفا می‌کرد. از سال ۱۹۶۵ در «گودارد کالج» ایالت ویرمانت در رشته‌ی ادبیات انگلیسی به تحصیل مشغول شد. در طول سال سوم تحصیل به کارآموزی نزد سانفورد مایزner استاد تئاتر Neighborhood Theater در شهر نیویورک پرداخت؛ و پس از فارغ‌التحصیلی یک گروه تئاتری تشکیل داد. خودش در این باره می‌گوید: «من بازیگر بودم و بعد به کارگردانی بازیگرها مشغول شدم. بعد شروع کردم به تدریس و کارگردانی دانشجویها و بعد هم شروع کردم به نوشتن که در واقع برای روشن کردن نکاتی بود که به عنوان معلم به آنها می‌پرداختم. یک گروه تئاتری درست کرده بودم، و چون پولی نداشتیم که حق اجرای نمایشنامه‌های معروف را بپردازیم، خودم شروع کردم به نمایشنامه‌نویسی.»

اولین باری که مامیت مطرح می‌شود در اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰ است. در این دوره آرتور میلر و تنسی ویلیامز مدت‌هاست مهم‌ترین نمایشنامه‌های‌شان را نوشته‌اند و از نسل بعدی ادوارد آلبی نیز دیگر جاافتاده است. کمبود نیروی جوان در تئاتر حس می‌شود و این کمبود را دیوید مامیت و سام

شپارد پُر می‌کنند. در سال ۱۹۷۵، ماییت جایزه‌ی «اوبی» را برای نمایش انحراف در شیکاگو می‌بُرد. این نمایشنامه چهار شخصیت دارد. دو نفر زن با هم دوست و همخانه‌اند و دو مرد جوان نیز با هم رفاقتی دارند. یکی از این مردان و یکی از این زنان با هم آشنا می‌شوند و آپارتمانی با هم می‌گیرند در حالی که دوستانشان — گرچه به ملایمت — با این کار مخالف‌اند. بالاخره پس از اختلافاتی چند، مرد و زن از هم جدا می‌شوند و مرد به رفیقش و زن هم دوباره به دوستِ زنش ملحق می‌شود. نمایشنامه به صحنه‌های کوتاهی تقسیم شده و به فیلمنامه شباهت دارد.

دو زن درباره‌ی دشواری ارتباط با مردان سخن می‌گویند و دو مرد هم به جز جنسیت چیزی در سر ندارند. یکی از زنان به نام «جُن» که در یک مهد کودک کار می‌کند به زن دیگر که با یکی از مردان همخانه شده می‌گوید: «... البته این امکان هم هست که کُل این روابط به اشتباه بزرگ باشه و این روابط هم هیچ‌وقت قرار نبوده موفقیت‌آمیز باشه... به آمار طلاق نگاه کن... به آمار همجنس‌بازی... به جنایات‌های خشونت‌بارِ جنسی... زخم‌های بدنی و ذهنی‌ای که هر روز به هم می‌زنیم... سعی می‌کنیم خودمون رو با الگوهای رفتاری‌ای منطبق بکنیم که نه اون‌ها رو می‌فهمیم (گرچه بهش تظاهر می‌کنیم) و نه می‌تونیم تحقیقی درباره‌شون بکنیم...»

روابط پُرتشنجی که ماییت در این نمایشنامه نشان می‌دهد، پیش‌درآمدِ روابط خصمانه‌ی فمینیست‌های آمریکایی با جامعه‌ی مردسالارِ آمریکا در دهه‌های هشتاد و نود است. «جُن» واقعاً اعتقادی به روابط عاشقانه یا همزیستی و ازدواج ندارد. هنگامی که دوستِ زنِ او سرخورده به آپارتمان‌شان بازمی‌گردد، «جُن» به او می‌گوید: «دبورا، آدم از اشتباهاتش درس می‌گیره.» صحنه‌ی آخر هم دو مرد را نشان می‌دهد که کنار ساحل

نشسته‌اند و مانند جوانانِ کم‌سال به زن‌هایی که مایو پوشیده‌اند متلک می‌گویند.

در سال ۱۹۷۷ نمایشنامه‌ی بوفالوی آمریکایی در نیویورک به صحنه می‌رود و جایزه‌ی منتقدانِ تئاترِ نیویورک را از آن دیوید ماییت می‌کند. صحنه‌ی این نمایشنامه یک سمساری‌ست که صاحبش یک دستیار از نظرِ ذهنی عقب‌افتاده — و به تعبیری معتاد — دارد و مدام به او نصیحت و امر و نهی می‌کند. این دو نفر با همراهیِ نفرِ سومِی که از دوستانِ صاحبِ مغازه است، تصمیم می‌گیرند مجموعه‌ی سکه‌های عتیقه‌ی یکی از مشتریان را بدزدند. اما شبی که برای این کار قرار گذاشته‌اند، بنا به ندانم‌کاری‌های‌شان مشکلاتِ مختلفی پیش می‌آید و باعث انفجارِ خصومت در میان‌شان می‌شود. دست‌آخر هم دزدی سر نمی‌گیرد و هر سه نفر از هم جدا می‌شوند.

این نمایشنامه هم جنبه‌ی انتقادیِ نیرومندی دارد و در واقع حمله‌ای‌ست به اخلاقیات و اصولِ مطرح در سرمایه‌داری. این شخصیت‌ها دزدهای خُرده‌پایی بیش نیستند، ولی (به قول منتقد آمریکایی جِنِت هیدیک) ماییت حرف‌های معتقدان به سرمایه‌داری و بازارِ آزاد را در دهانِ یکی‌شان می‌گذارد. «تیچ»، یکی از این دزدهای ناشی، می‌گوید:

تیچ می‌دونی فعالیتِ آزاد یعنی چی؟... یعنی آزادی... آزادی فرد... که هر راهی عشقش کشید در پیش بگیره... تا بتونه بدونِ ریاکاری فرصتِ به دست آوردنِ سود رو برای خودش تضمین کنه... کشور ما بر این اساس بنا شده، «دان»... بدونِ این ما فقط یه مشت وحشی بی‌شرفیم که توی توخُس سیر می‌کنیم...

در همین سال ماییت زندگی در تئاتر را می‌نویسد که شامل